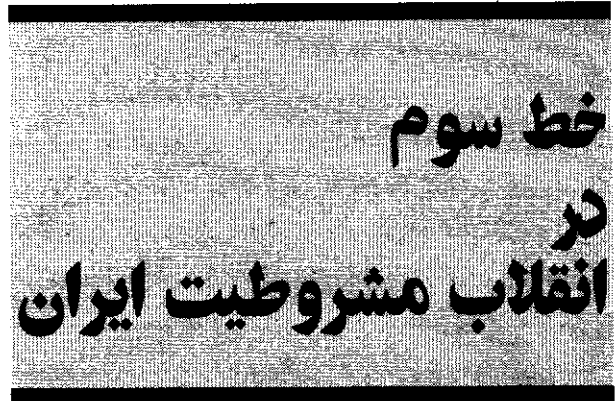


نقدی بر کتاب



علی ابوالحسنی

خط سوم در انقلاب مشروطیت ایران: زندگانی آخوند ملاقربانعلی زنجانی معروف به حجت الاسلام از رهبران نهضت مشروعه. ابوالفضل شکوری، اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان زنجان، چاپ اول، تابستان ۱۳۷۱ شمسی.

در میان مخالفان پابرجا و استوار مشروطه اروپائی، مرحوم آیت الله العظمی آخوند ملاقربانعلی زنجانی، معروف به «حجت الاسلام»، یکی از مشهورترین و برجسته ترین شخصیتهاست.

حجت الاسلام زنجانی به روزگار مشروطه، فقیهی مطاع در دارالعلم بزرگ آن روز زنجان، و پشتیبانی قاطع برای مشروعه خواهان بود. ستیز وی با مشروطه وارداتی صرفاً ریشه در درد دینداری و درک سیاسی او داشت و هرگز (چون برخی کسان) ناشی از بستگی به استبداد زد و بند با دولتیان نبود. وارستگی از زر و زور، همراه با دانش ژرف و وسیع دینی، وی را محبوب القلوب مردمان ساخته و خاصه در منطقه خمسه قبولی عام بدو بخشیده بود. حاجی وزیر زنجانی (از مؤسسين مشروطه در زنجان) سالی دو-سه پیش از مشروطه، تحت عنوان «جناب آخوند ملاقربانعلی» می نویسد:

این عالم بزرگوار از عجایب روزگار است و حالاتی غریب دارد ... ساده و قانع است؛ به طوری که خوراک

خط سوم

در انقلاب مشروطیت ایران

پژوهشی گسترده درباره زندگینامه علمی-سیاسی آخوند ملاقربانعلی زنجانی معروف به حجة الاسلام یکی از رهبران نهضت مشروعه خواهی

پژوهش و نگارش: ابوالفضل شکوری

او اکثر اوقات به نان و سبزی و چغندر است که آن را هم یک وقت میل می نماید. لحاف او منحصر به پوستین، و لباس او قدک منحصر به فرد است. از مالیه دنیا فقط دو دست عمارت را داراست، اوراهم دیگران برای او خریده و ساخته اند. شب زنده دار، پرهیزگار، مستقیم الاحوال و کریم الطبع ... است؛ چنانچه هر چه از وجوه بریه از اطراف و اکناف برای او می آورند همه را به فقرا می دهد، بلکه همیشه اوقات مقروض است.

در علم فقه و اصول بی بدل و حالیه منحصر به فرد است. در نگارش اجوبه فتاوی و مسائل شرعیة و قضاوت چنان ماهر و فائق الذهن است که تاکنون نتوانسته اند ایرادی به او وارد بیاورند و حال آنکه معاند زیاد دارد، همه در کمین و منتهم فرصت اند ... اغلبی مقلد او هستند، نافذالحکم و مسموع الکلمه است ... ازهد و اعلم و اتقی عهد خویش است ...^(۱)

تا آنجا که صاحب این قلم مطلع است در باب زندگی، افکار و مجاهدات حجت الاسلام زنجانی همچون غالب شهیدان مشروعه تا آغاز سال جاری کتابی مستقل و مکفی به رشته طبع در نیامده است. در این زمینه (صرفنظر از برخی تواریخ مشروطه که نوعاً درباب آن مرحوم ساز مخالف زده و افسانه و حقیقت را درهم آمیخته اند) در خلال پاره ای از کتب

جریان استبداد و مشروطه و نیز معرفی اساتید و شاگردان و آثار مکتوب ایشان به نقد اظهارات و افشای تحریفات سوء برخی از مورخان مشروطه پرداخته‌اند و این همه، در مجموع، کتاب «خط سوم...» را اثری خواندنی و پربار ساخته است.

گزارشی فشرده اما جامع از محتویات کتاب، در مجله آینه پژوهش (سال ۳، ش ۱ و ۲، ص ۱۳۰-۱۲۹) آمده است و طالبان تفصیل بیشتر طبعاً به خود کتاب رجوع خواهند کرد.

کتاب «خط سوم...» علاوه بر تازگی موضوع و نیاز نسل ما به آشنایی با این گونه موضوعات، مزایای متعددی دارد. تتبع نسبتاً وسیع مؤلف، خاصه عدم اکتفای وی به تواریخ موجود مشروطه و تلاش قابل تحسین جهت گردآوری اطلاعات مردمی (نظیر خاطرات ارزشمند میرزا ابراهیم نقاشی و...)، ارائه برخی اسناد منتشر نشده تاریخی، طرح بعضی نظریات و تحلیل‌های نو و ابتکاری (هر چند بعضاً قابل تأمل) و مهمتر از همه شهامت برخورد با نویسندگان ماسون مآب تاریخ مشروطه و افشای جعلها و تحریفهای آنان از دیگر مزایای کتاب است.

با این همه باید گفت که «خط سوم...» به رغم رنج بسیار مؤلف و پرباری کتاب - از ضعفها و کاستیهای بعضاً اساسی (اشتباهات، تناقضات، بی دقتیها و...) نیز خالی نیست و بجاست که مؤلف محترم با مطالعه آنچه ذیلاً می آید نگاهی دوباره به اثر خویش افکنده و ایرادات وارده را در چاپ بعدی اصلاح کنند و خوانندگان نیز با دقت و تأملی بیشتر در مطاوی کتاب نظر افکنند.

نقاط ضعف کتاب بر دو گونه است: برخی از آنها کلی و اساسی و برخی دیگر جزئی و موضعی است. ذیلاً به هر دو نوع این اشکالات نظر می افکنیم.

* نقاط ضعف کلی و اساسی کتاب

الف- منابع

آقای شکوری در تدوین زندگینامه حجت الاسلام به تبعی نسبتاً گسترده دست زده‌اند که جای تقدیر بسیار دارد، اما در عین حال جای برخی مآخذ و منابع مهم در کتاب ایشان خالی است.

۱- منابع مکتوب (خطی و چاپی): از میان آثار مخطوط می توان به حسب حال کوتاه اما پربار حجت الاسلام در کتاب فصول خمسه در تاریخ خمسه نگارش حاجی وزیر زنجانی، نوشته چاپ نشده مرحوم شیخ الاسلام زنجانی^(۳) (پدر دکتر

تراجم و غیره، و عمدتاً به قلم بزرگان دین، اشاراتی به شرح حال آن مرد بزرگ می بینیم که البته کامل و کافی نیست. مفصلتر از همه اینها، مقاله ای است که مرحوم محمد رضا روحانی (از فرهنگیان خلیق و خدوم زنجان) در رژیم سابق نوشته و با حذف و تغییراتی به صورت شماره صفحات مکرر! در خلال کتاب «فرهنگنامه زنجان» گنجانده‌اند و خوشبختانه نسخه ای از متن کامل و بی سانسور آن مقاله به خط زیبای ایشان در اختیار ماست. پس چه نیکوست که پس از هشتاد و اندسال از خاموشی آن شمع تابان، شرحی مستوفی از محاسن احوال و مکارم اخلاق وی تقدیم نسل حاضر گردد؛ نسلی که در مصاف با دشمنان رنگارنگ خویش نیازی وافر به آشنایی با سیره سلف صالح و مبارزات و مجاهدات آنان دارد.

این بنده چند سالی است که در پی احساس این نیاز، به عنوان جزئی از کار «بازنگری و بازنگاری تاریخ مشروطه» به تدوین زندگینامه ای تحلیلی از حجت الاسلام ملاقریبانعلی مشغول است و حاصل کار در خصوص حجت الاسلام، یک کتاب دوجلدی شده که جلد اول آن، به شرح زندگانی آن مرد بزرگ از آغاز تولد تا صدر مشروطه همراه با تبیین مقام اعلای علمی و اخلاقی و اجتماعی وی و ... اختصاص دارد و جلد دوم نیز به طور مبسوط رویدادهای کلی مشروطه و مواضع حجت الاسلام در قبال آن پدیده نوظهور را از صدر مشروطه تا لحظه مرگ در تبیین باز می گوید^(۴).

اخیراً مطلع شدیم که فاضل محترم جناب آقای ابوالفضل شکوری نیز مدتی است در این زمینه به تحقیق و تالیف مشغولند. ایشان نخست گزیده ای از تحقیقات خویش را درباره حجت الاسلام در مجله «یاد»^۵، فصلنامه بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران (سال ۶، ش ۲۲-۲۱) منتشر کرده و همانجا وعده دادند که مجموع مطالب ایشان در این باب، به زودی در کتابی مستقل نشر خواهد یافت و اینک خوشوقتم که کتاب ایشان با عنوان «خط سوم در انقلاب مشروطیت ایران...» و به همت اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان زنجان، لباس طبع پوشیده شده و به بازار کتاب آمده است.

آقای شکوری در این کتاب مجدانه به دفاع از شخصیتی خدوم و مؤثر، اما مظلوم و آماج نسبت‌های ناروا، همچون حجت الاسلام زنجانی برخاسته و ضمن بحث از جاذبه‌ها و دافعه‌ها و اصول اندیشه و سیره سیاسی آن مرحوم در قبال دو

می‌نویسند: «او در حدود ۱۲۴۶ هـ. ق (و یا ۱۲۳۵ هـ. ق) ... دیده به جهان گشود». حال آنکه بر پایه قول به «حدود ۱۲۴۶ ق» (که بیرون از پراستز قرار گرفته و ظاهراً بر قول دیگر -۱۲۳۵ ق- ترجیح داده شده) عمر حجت الاسلام در دم مرگ (۱۳۲۸ ق) حدود ۸۲ سال می‌شود و این نظر، با آنچه که در جای جای کتاب آمده ناسازگار است.

۲- در ص ۲۴ ضمن بحثی مفید درباره القاب و عناوین رایج دینی میان مسلمین می‌نویسند: «کلمه عظمی نیز ظاهراً از زمان مرحوم آیه الله سید محمد حسین بروجردی به آخر لقب آیه الله اضافه شد و قبل از آن تاریخ در منابع مکتوب ما به چنین لقبی بر نخورده ایم».

سخن مؤلف را سندی که خود ایشان در ص ۴۷۶ آورده اند نقض می‌کند. زیرا بر پایه سند مزبور، مرحوم آیت الله فیروزآبادی در اجازه اجتهادی که در ماه صفر ۱۳۴۵ ق (برابر با حدود شهریور ۱۳۰۵ ش) برای آقا شیخ عبدالکریم زنجانی صادر کرده، از مرحوم صاحب عروه با عنوان «آیه الله العظمی» یاد کرده است و این خود نمونه‌ای از وجود عنوان مزبور (در منابع مکتوب) پیش از زمان مرجعیت تامه مرحوم بروجردی است. (در صفحات آینده باز هم به مناسبت، بدین بحث باز خواهیم گشت).

ج- تسامح در نقل اسناد و ترجمه عبارات

از عیوب بزرگ «خط سوم ...»، تسامح در نقل اسناد و نیز ترجمه عبارات عربی است. بویژه در ترجمه، بیدقتی و تسامح بسیاری در طول کتاب به چشم می‌خورد که بعضاً عجیب و دور از انتظار است. به برخی از آنها توجه کنید:

۱- اوایل مشروطه، برخی از مقلدین حجت الاسلام در زنجان و تهران، در باب مشروعیت رژیم مشروطه و مجلس شورا از حجت الاسلام زنجانی سؤالی کرده و وی نیز به خط خویش استفتای آنان را پاسخ گفته است. متن سؤال و نیز پاسخ، هر دو به زبان عربی است.

آقای شکوری در صفحات ۱۷۱-۱۶۶ کتاب خویش، سؤال و جواب مزبور را نقل و سپس ترجمه کرده اند. اما مع الاسف هم در نقل سند و هم در ترجمه آن، حذف و افزایشها و تغییراتی رخ داده است که اگر در معدودی از آنها بتوان توجیهاتی کرد (و فی المثل آنها را غلط مطبعی و ... شمرد) توجیه تمامی آنها مشکل است. بگذریم که توجیهات نیز هر چه باشند، به هر حال نشان از بیدقتی دارند. حذف الفاظ دعا، ذلک، یشد، سحیق و تعالی، افزودن شدن لفظ سرقه، و تبدیل

محمد جواد شیخ الاسلامی) و همچنین متن کامل و سانسور نشده مقاله مرحوم محمد رضا روحانی در باب حجت الاسلام اشاره کرد که حاوی نکات جالب و روشنگر است. مستوفی تفرشی نیز در تاریخ انقلاب ایران (نسخه خطی کتابخانه ملک) درباره غائله سعد السلطنه گزارش سودمندی آورده است. در میان آثار چاپ شده نیز آثاری چون «خاطرات حاج سیاح» محلاتی، «گوشه‌هایی از رویدادهای انقلاب مشروطیت ایران»، نوشته محمد باقر گوهر خای (امجدالواعظین) و «سفرنامه ابن الشیخ»، از برخی مطالب جالب (هر چند بعضاً قابل تأمل) درباره حجت الاسلام خالی نیستند. اطلاع مؤلف محترم از محتویات این آثار، چه بسا سبب تعدیل یا تغییر برخی از نظریات ایشان می‌شد. چنانکه خود با اشاره به کتاب دیگر حاجی وزیر- که حاوی «زندگینامه و خاطرات» اوست- می‌نویسند: «این یادداشتها در آخرین روزهای تدوین کتاب به دست نگارنده رسید، از این روی نتوانستیم در متن کتاب و در مناسبت‌های لازم برای تضعیف و یا تقویت برخی دیدگاهها و نظرات تاریخی از آن بهره‌مند شویم». (ص ۳۳۶).

۲- منابع شفاهی: بیت امام جمعه زنجانی و نیز شبیری زنجانی، در حال حاضر، از منابع اطلاعاتی مهم و پربار و امین در باب حجت الاسلام هستند و خاصه بیت امام جمعه- که در عصر حجت الاسلام با وی روابطی کم نظیر داشته‌اند- و اطلاعات دست اول از ایشان دارند.

آقای شکوری، بحق، جهت روشن کردن ماجرای عزیمت حجت الاسلام به قریه کرسف (که پس از اشغال زنجان توسط یفرم رخ داد) به منابع کتبی موجود بسنده نکرده و با وساطتی به تحقیقاتی وسیع از پیرمردان دهات سر راه پرداخته‌اند؛ اما مع الاسف از دو منبع پربار یاد شده بسادگی گذشته و جز برخی بهره‌های پراکنده و سطحی از آنان نگرفته‌اند^(۴).

ب- تناقض در اظهارات

از ایرادات مهم «خط سوم ...» تناقضات آشکار آن است. البته مورخ می‌تواند در هر مبحث تاریخی، آراء و اقوال مختلف را از زبان دیگران منعکس کند، اما آنجا که صرفاً نظر خویش را می‌گوید حکایت واقع می‌کند، نباید با اظهارات خود او در جای دیگر مغایر باشد و یا دیگر مندرجات کتاب به نحوی آن را رد کند. به نمونه‌ای از این تناقضات توجه کنید:

۱- در ص ۸ و ۱۱۴ و ۱۷۵ و ۱۹۱ کتاب، به ترتیب، از «عمر قریب به یکصد سال»، «نود و چند ساله» و «حدود ۹۴ سال» حجت الاسلام سخن گفته‌اند، ولی در ص ۴۰،

آرزوها از همه نقاط به سوی آن دوخته شده است!^۱ زمانی که عبارت مشخصی را برای خوانندگان ترجمه کرد و ترجمه را نیز داخل گیومه قرار می‌دهیم، تحریف در معنای برخی کلمات و طفره رفتن از ترجمه برخی دیگر، قابل توجه نیست.

۳- در باز نویسی و ترجمه اجازة اجتهاد صاحب عروه به شیخ عبدالکریم زنجانی (ص ۲۳۵ در مقایسه با ص ۴۷۵) عبارت «... فاجزناه اجازة علیة قضاء لحقه و اعترافاً بعلمه و فضله مؤکدین علیه و علی انفسنا مهما امکن العمل بالاحتیاط و تجنب طرفی التفریط و الافراط» را این چنین معنی کرده‌اند: «... ما اجازة علمی به او دادیم تا بدین وسیله حقش را ادا کرده باشیم و ما بر دانش و فضل ایشان اعتراف مؤکد داریم. در عین حال خودم و ایشان را حتی الامکان به رعایت احتیاط تأکید می‌کنم». بدین گونه اولاً تعبیر «اجازة علیة» را (که در نوشته مرحوم فیروزآبادی نیز تکرار شده- ص ۴۷۶- و به معنی «اجازة ای بلند پایه» است) اجازة علمی خوانده و معنی کرده‌اند. ثانیاً کلمه «مؤکدین» را (که آغازگر جمله حالیة «مؤکدین علیه... التفریط و الافراط» است) صفت اعتراف گرفته و تعبیر «اعتراف مؤکد» را به کار برده‌اند. ثالثاً کلمه «مهما امکن» در ترجمه، جایگاه دقیق و روشنی ندارد و گویی قید «تأکید می‌کنم» است و بالاخره ترجمه «تجنب طرفی...» را از قلم انداخته‌اند. صیغه اول شخص جمع نیز، در جمله آخر تبدیل به اول شخص مفرد شده است.

ترجمه دقیق عبارت چنین است: «پس ما به منظور ادای حق [و نیز] اعتراف به دانش و فضل ایشان، به وی اجازه ای بلند پایه داده و در عین حال بر او و خویشتن تأکید می‌کنیم که حتی الامکان عمل به احتیاط کرده و از تفریط و افراط [در امور] پرهیزند».

۴- در ص ۲۲۶، بخش شرح حال مرحوم شیخ راضی نجفی (از اساتید حجت الاسلام) ترجمه عباراتی از صاحب معارف الرجال را آورده‌اند که جای جای آن خالی از تأمل جدی نیست. فی المثل در ترجمه این عبارت: «تلمذ فی الفقه علی خالیه الشیخ علی صاحب الخیارات و الشیخ حسن صاحب (انوار الفقاهه) ولدی الشیخ صاحب کشف الغطاء»، کلمه (ولدی) را که به معنی (دو فرزند) است به گونه دیگری فهمیده و نوشته‌اند: «فقه را نزد دو دانی خود شیخ علی صاحب کتاب خیارات و شیخ حسن صاحب کتاب انوار الفقاهه و شیخ جعفر کاشف الغطاء... فرا گرفت».

الفاظی چون بقتاویکم (به: بفتاویک) ولکنی (به: ولکن) من تغییرالزمان (به: عن تغییرالزمان) نمونه ای از تغییرات یاد شده است که خواننده خود می‌تواند از تطبیق متن باز نویسی شده با اصل سند (که کلیشه آن در پایان کتاب ایشان آمده) بدانها پی برد.

مهمتر از همه اینها آن است که حجت الاسلام در ضمن نگارش پاسخ، برخی عبارات را در حاشیه افزوده و برای روشن بودن جایگاه آنها در متن علاماتی نیز گذارده‌اند. ولی جناب مؤلف بی آنکه دست کم به سیاق مطلب و تناسب جملات دقت کنند برخی از حواشی^۵ را در غیر جای خود آورده و با این کار ربط و تناسب مطلب را در بخش اول پاسخ کاملاً به هم زده‌اند.

مع الاسف این حذف و افزایشها در ترجمه سند نیز راه یافته و مزید بر تسامح و بی‌دقتی معمول مؤلف در ترجمه عبارات عربی کتاب شده است.

فی المثل، بر بالای متن سؤال از حجت الاسلام، توضیح داده شده است که: این ورقه را در زمان مشروطه نوشته و از حجت الاسلام ملاقربانعلی قدس سره پرسیده‌اند و حجت الاسلام به این سؤال پاسخ گفته و جواب را نیز در پشت همان نوشته به خط خویش مرقوم داشته است.

ولی چون نویسنده توضیح مزبور، کلمه «فی ظهر الكتاب» را به صورت «فیظهر الكتاب» نوشته‌اند، آقای شکوری آن را به صورت «فیظهر الكتاب» خوانده و احتمالاً برای آنکه تغییری را که در متن پدید آمده درست کنند، جمله «اجاب به قده [= قدس سره] و جوابه فی ظهر الكتاب بخطه الشریف» را به صورت «اجاب به و قدکتتم جوابه فیظهر الكتاب بخطه الشریف» باز نویسی کرده و در ترجمه نیز این چنین آورده‌اند: «این نسخه ای است که به هنگام مشروطیت درباره آن از نایب الامام، حجة الاسلام آخوند ملاقربانعلی زنجانی قدس سره پرسیده‌اند، و ایشان نیز جواب داده است. لکن جواب او را پنهان داشته‌اند، اکنون استفتاء و جواب آن با خط شریف ایشان آشکار و ارائه می‌شود» (ص ۱۶۷).

در ترجمه متن سؤال نیز اولاً جمله «ظهرت الدواهی فی جل البلاد والنواحی» ترجمه نشده، ثانیاً کلمات «فلا يزال» و «مهموم» (که به معنی «پیوسته» و «اندوهگین» است) به ترتیب «هنوز» و «بیچاره» معنی گشته، و بالاخره در ترجمه عبارت «الذی یشد الیه رواحل الامان من کل بلد و یلوی الیه اعناق الامانی من کل فج عمیق» نیز تنها آمده است که: «همه آمال و

نیز در ترجمه این عبارت که «و شاع تقلید جماعة من الاعلام فی النجف بعد وفاة صاحب الجواهر و أظهر هم الشيخ مرتضى الأنصاری قلّد فی ایران و الشيخ مهدی بن الشيخ علی نجل کاشف الغطاء فی العراق و بعض نواحی ایران ثم توفیّ الشيخ مهدی سنة ۱۲۸۹ ... و قلّد الشيخ المترجم له فی بعض نواحی عراق العرب ... فی حیاة الشيخ الانصاری و الشيخ مهدی ...» آورده اند: «بعد از فوت صاحب جواهر که همگان به ویژه در ایران مقلّد شیخ مرتضی انصاری شدند، در برخی نقاط عراق نیز گروهی از شیخ راضی تقلید نمودند». بدین گونه اولاً بخشی از عبارت (که با مطالب منقول ارتباط داشته و در فهم آن مؤثر است) ترجمه نشده و چون موارد محذوف و ترجمه نشده را نیز با نقطه چین مشخص نکرده اند، خواننده می پندارد متن اصلی نیز همین گونه مختصر است. ثانیاً کلام صاحب معارف الرجال کاملاً تحریف شده است. زیرا وی تصریح دارد که پس از مرگ صاحب جواهر، تقلید جمعی از اعلام نجف شایع گشت. برجسته ترین آن جماعت، شیخ انصاری در ایران و شیخ مهدی آل کاشف الغطاء نیز در عراق و بعضی از نواحی ایران، مورد تقلید قرار گرفتند ... و در زمان حیات این دو نیز اهالی بخشی از نواحی عراق به تقلید شیخ راضی در آمدند.

بر پایه گفته معارف الرجال، پس از مرگ صاحب جواهر اولاً مراجع تقلید متعددی وجود داشته و همگان به تقلید یک نفر (شیخ انصاری) در نیامده اند. ثانیاً در خود ایران نیز چنان نبوده است که همه مردم یکبارچه از شیخ انصاری تقلید کنند، بلکه بعضی از نواحی ایران همچون عراق از شیخ مهدی آل کاشف الغطاء تقلید می کرده اند. با این همه، آقای شکوری، به عنوان ترجمه سخنان مؤلف معارف الرجال می نویسد: «بعد از فوت صاحب جواهر که همگان به ویژه در ایران مقلّد شیخ مرتضی انصاری شدند ...!»

۵- ضمناً تعبیری چون «مشاهیر اساتید» / ص ۲۰۹ و «مشاهیر شاگردان» / ص ۲۲۹ (به جای: اساتید مشهور و شاگردان مشهور) یا «از کهنسالان مردم زنجان» / ص ۳۰۵ (به جای: از مردان کهنسال زنجان) یا سالهای بلند» (به جای: سالهای طولانی) نیز در کتاب کم نیستند و نیاز به اصلاح ادبی دارند. مسؤولیت در این شخص مؤلف در این همه تسامح روشن اغماض ناپذیر است. اما آیا می توان ناشر محترم را از هرگونه مسؤولیت زمینه مبری دانست؟ یک ویراستار قوی و دلسوز چه بسا می توانست بسیاری از اغلاط و اشتباهات پیشگفته را از ساحت کتاب آقای شکوری بزداید و با «وجین»

کردن خارهای بستانی که ایشان در طول سالیان برآورده اند، به حاصل تلاش چند ساله ایشان خدمتی در خور کند. دریغ که از این کار لازم- به هر دلیل- دریغ شده است.
د- تکرار برخی از مطالب

آقای شکوری در طول کتاب، چند بار شرح حال حجت الاسلام را تکرار کرده اند. یک بار در صفحات ۴۲-۴۰، بار دیگر ۱۴۲-۱۳۷ و یک بار نیز در قالب انعکاس مقاله ای که آقای سلطانی برای برنامه خوب «سیمای فرزندانگان» در رادیو تهیه کرده اند. (صص ۳۸۰-۳۷۶).

همچنین در بخش پایانی کتاب (که حاوی گزارش برخی از جراید عصر مشروطه و نیز خاطرات بعضی از رجال آن روزگار در باب زنجان و حوادث گوناگون آن عصر است) قسمتی از مطالب، تکراری و تفصیل مندرجات پیشین کتاب است؛ قسمتی ارتباط مستقیمی با زندگینامه حجت الاسلام نداشته و صرفاً روشنگر گوشه هایی از اوضاع و احوال زنجان در آن عصر است؛ و بالاخره قسمتی نیز (همچون اظهارات ارزشمند میرزا ابراهیم نقاشی) نکته هایی تازه در تأیید و تکمیل برخی مباحث قبلی کتاب به دست می دهد.

جناب مؤلف می توانست کلیه مطالبی را که به نحوی در جای دیگر تکرار شده و تفصیل یا تأیید دیگر مطالب است، در هم تلفیق کرده و همه را همچون دانه های تسبیح، به رشته بحثی پیوسته و منظم و مرتب کشند. یعنی با حذف مکررات، تفصیلات ضروری را به جای مجملاتی که جای دیگر تفصیل آن آمده بنشانند و آنچه که جنبه تأیید دارد در همان جا بیاورد و توضیحات بایسته درباره اوضاع و احوال کلی زنجان آن روزگار را نیز در جایگاه شایسته خود قرار دهد. نه آنکه خواننده پس از به پایان بردن زندگینامه حجت الاسلام، دوباره همانها را به زبانی دیگر از «سیمای فرزندانگان» بشنود و یا تازه صفحاتی از «خاطرات احتشام السلطنه» را به عنوان آشنا شدن با اوضاع و احوال زنجان به روزگار حجت الاسلام مطالعه کند.

لذا به نظر می رسد که «خط سوم ...» از حیث تبویب و تنظیم مندرجات نیز بی نیاز از اصلاح و ویرایش نباشد.
ه- تسامح در برداشت از اسناد مدارک تاریخی

در سطور پیشین، نمونه هایی از بیدقتی و تسامح مؤلف در برداشت از اسناد و مدارک تاریخی مذکور افتاد. به نمونه هایی دیگر از این باب توجه کنید:

۱- در ص ۱۵، راجع به دواپل بزرگ منطقه خمسه (دویران و افشار) می نویسد: «آنان هرگز زیر فرمان حکومت مرکزی

است که می نویسد: «همانطوری که مشهور است آخوند مرحوم با استقرار هر رژیمی جز رژیم اسلامیّت مخالف بوده» است. در حالی که پر پیداست که مقصود آن مرحوم صرفاً این بوده که آن مرد بزرگ با حکومت اسلامی موافق بوده و زیر بار هیچ یک از نظامات خوش آب و رنگ و فریبنده غربی نمی رفته است، نه آنکه حجت الاسلام عیناً تعبیر «رژیم ...» را به کار می برده است.

۳- نمونه ای که هم اکنون در مقام تشریح و نقد آن هستیم، گذشته از «تسامح در برداشت از مدارک تاریخی»، ایرادات دیگری نیز دارد:

مترجم همایون (فروهی بعدی) از کسانی است که به گفته خویش در زمان حجت الاسلام با ایشان دیدار و گفتگو داشته است. وی که از لحاظ مذهبی فردی مشکوک و حتی از جهاتی منفی می نماید، در خاطرات خود (که دهها سال پس از مرگ حجت الاسلام در برخی از مطبوعات عصر پهلوی نظیر مجله خواندنیها نشر یافته و از اغلاط فاحش تاریخی خالی نیست^(۶) مدّعی است که در یکی از جلسات دیدار با حجت الاسلام، روی دستگاه گرامافون، صفحه ای را (که به گفته خود حجت الاسلام آن را «تجسم غنا» خوانده) برای آن مرحوم گذاشته و ایشان پس از شنیدن آن، با این استدلال که: «چون این جعبه جماد است و مکلف نیست از شنیدن صوت آن مانعی نداریم»، به جواز استماع این گونه آهنگها از گرامافون فتوا داده اند! همچنین به ادعای مترجم همایون فتوای مزبور «در تمام ایران انعکاس و سر و صدایی تولید کرده و علمای زنجان و مراجع وقت نجف با آن مخالفت کرده اند». (ر.ک: صص ۵۵-۵۷ خط سوم ...)

در گزارش مترجم همایون، دو نکته ظریف و قابل تأمل دیگر نیز وجود دارد:

نخستین نکته آن است که از قرائن متعدد موجود در گزارش مترجم همایون (نظیر استدلال منسوب به حجت الاسلام در جواز استماع این گونه آهنگها از گرامافون به عدم «تکلیف» جماد، خطاب حجت الاسلام به مترجم همایون که: «خوب ظلمه ها آخر غنا را مجسم کردید و در مقابل ما گذارید» و بالاخره ادعای مخالفت علمای زنجان و مراجع نجف با فتوای حجت الاسلام) بروشنی بر می آید که بر فرض صحت گزارش، مفاد فتوای حجت الاسلام جواز استماع آهنگهایی بوده که فقها نوعاً استعمال آنها را بر «مکلفین» حرام می شمردند، نه آن چنانکه مترجم همایون در گزارش (مشکوک الصحه، و دست کم غیر

نمی رفتند». استناد مؤلف در این ادعا، به گلایه ها و ناله های احتشام السلطنه (حاکم زنجان در سالهای ۹-۱۳۰۶ ق) از این دواایل است.

برداشت آقای شکوری از کلام احتشام السلطنه دقیق نیست. زیرا گلایه احتشام السلطنه از آن است که دواایل مذکور «تحت نفوذ» صدراعظم وقت (امین السلطان) بوده و «بستگی مخصوص» به وی دارند و اذینروی برای او (به عنوان حاکم زنجان) تره خورد نمی کنند.

عجیب است که آقای شکوری، خود چند سطر بعد، تلگراف احتشام السلطنه به ناصرالدین شاه را نقل کرده اند که در آن آمده است: نظم «محالی» که دویران و افشار سکونت دارند تحت نفوذ ... [امین السلطان] هستند از من ساخته نیست زیرا که ریاست واقعی بر آنها ندارم» (ص ۱۵) و در ص ۱۳ نیز بخشی از خاطرات احتشام السلطنه را آورده اند که در ضمن آن از «انتساب و بستگی مخصوص ایلات دویران و افشار با شخص ایمن السلطان که صدراعظم حقیقی ایران بود» سخن رفته است. با این همه در ص ۱۵ به استناد «خاطرات احتشام السلطنه» مدّعی شده اند که دواایل مزبور «هرگز زیر فرمان حکومت مرکزی نمی رفتند!» باید دید که حاکم ارسالی از سوی صدراعظم، بیشتر، مظهر و نمودار حکومت مرکزی بوده یا خود صدراعظم!؟

۲- در صفحات ۴۲، ۵۴ و ۱۶۵ به ترتیب می نویسند: «تعبیر شخص آخوند [ملاقربانعلی] از جریان مطلوب خویش «رژیم اسلامیّت» بوده نه مشروعه خواهی» و نیز: او از «رژیم اسلامیّت» سخن می گفت و روشنفکران از «انتظامات» و «قانون» ... دو مفهوم با دو اصطلاح جداگانه بیان می شد» و نیز: «معتقد بود اگر قرار است رژیم استبدادی قاجاریان از بین برود باید به جای آن «رژیم اسلامیّت» و یا به تعبیر گزارش شده کسروی «حکومت شرعی» جایگزین گردد، و نه مشروطه».

استعمال تعبیر «رژیم» در آن روزگار، خاصه در میان متشرعان، آن هم کسی چون حجت الاسلام ملاقربانعلی رواجی نداشته است و از گزارش شاهدان عینی (نظیر امجدالواعظین که در اواخر این مقال خواهد آمد) بر می آید که حجت الاسلام از نظام مطلوب خویش با همان تعبیر رایج «حکومت اسلام» یا «حکومت اسلامی» یاد می کرده است؛ چنانکه کسروی نیز می نویسد: حجت الاسلام دلدادۀ «حکومت شرعی» می بود.

منشا اشتباه مؤلف محترم در این ادعا، برداشت ناصحیح وی از کلام مرحوم محمدرضا روحانی در فرهنگنامه زنجان

دقیق) خویش آورده است «شنیدن صوت خوش از جماد!» مترجم همایون می نویسد: «فردای آن روز [= روز ملاقات با حجت الاسلام] دو نفر را وادار کردیم که از آخوند راجع به گرامافون استفسار نمایند. آخوند در جواب آنها نوشت: شنیدن صوت خوش از جماد مانعی ندارد» و سپس شرحی در باب مخالفت علمای زنجان و مراجع نجف با آن فتوا می نویسد.

آیا برآستی مراجع وقت نجف، شنیدن «صوت خوش» از نوع غیر غنائی آن را به طور زنده حرام می شمرده اند که برای شنیدن آن از طریق گرامافون حرمت قائل شوند؟! پیداست کسانی که از حدود و قیود دینی بیگانه اند، به جهات حلال و حرام مسائل توجهی نداشته و فی المثل تمامی آهنگها را - چه از نوع غنائی و چه از نوع غیر غنائی آن - یکسان انگاشته و از آن تلقی یکسانی (صوت خوش) دارند. و به هر حال گزارش مترجم همایون از موضوع فتوای حجت الاسلام و شرح بعدی مخالفت علما با وی، این شبهه را به خواننده القا می کند که علمای وقت زنجان و نجف، عناصر جامد و متحجر و ضد تمدن بوده و مخالفشان نه با نحوه استفاده نامشروع از این گونه آهنگها، بلکه با اصل استفاده از این گونه ابزارهای صوتی جدید بوده است!

نکته دیگر آن است که مترجم همایون مدعی است که ملاقاتها «شبانه و محرمانه» صورت گرفته و فردی نیز که واسطه دیدار بوده به وی «توصیه» کرده است «که میل ندارم کسی بداند که من وسیله این ملاقات را فراهم نموده ام، و نظر به همین توصیه» من نیز «نام او را ذکر نمی کنم در صورتی که اکنون نمی دانم او زنده است یا مرحوم شده است!» و بدین گونه عملاً راه را بر تحقیق دیگران از تنها شاهد آن دیدارها جهت تشخیص صحت و سقم گزارش خویش بسته است!

باری، طرح این گونه مطالب از ناحیه امثال مترجم همایون، آن هم در مجله های عصر پهلوی، چندان عجیب و غیر منتظره نیست و مقاصدی که نوعاً در پس این گونه مقالات دنبال می شد بر اهل نظر آشکار است (۷). تعجب از مؤلف محترم «خط سوم...» است که بی آنکه به ارزیابی اعتبار «گوینده» و صحت و سقم «گفته» وی در مسائلی که مستقیماً به عقاید دینی مردم سر و کار دارد پردازند و از خطرات تسامح در این گونه امور آسان نگذرند، سخنان مترجم همایون را تلقی به قبول کرده و با آب و تاب در کتاب خویش آورده اند و آن را دلیل ضدیت حجت الاسلام با تحجر! گرفته اند. (صص ۵۴ و ۵۷).

حال آنکه می دانیم انتساب هر فتوائی (آن هم این گونه

فتاوی) به رجال بزرگ دین - که جامعه اسلامی به عنوان سر مشق زندگی برای نظریات ایشان حرمت و اعتباری خاص قائل است - در پیشگاه خداوند متعالی مسؤولیت سنگینی دارد و بایستی نخست صحت انتساب فتوا به مرجع مزبور با دلائل و شواهد معتبر (نه اظهارات عناصر مشکوکی چون مترجم همایون) ثابت گردد و سپس چنانچه محدودی نداشت در تیراژی وسیع منتشر گردد.

و - عدم اشراف بر تاریخ و ضعف تحلیلیها

آن گونه که از اظهارات تاریخی مؤلف «خط سوم...» در جای جای کتاب بر می آید، جناب مؤلف افزون بر نقاط ضعف قبلی، اشراف کامل بر مسائل (کلی و جزئی) تاریخی نداشته و مجموع این نقایص، مانع از رسوخ وی به عمق تاریخ (بغرنج، هزارتو و متشابه) کشورمان در عصر مشروطه است. لاجرم برخی از احکام تاریخی که صادر کرده اند انطباق چندانی با واقعیت نداشته و بعضاً مبتنی بر تتبع و تحقیق کافی در باب موضوع مورد بحث نیست. حکم عجیب و غیر منتظره ای که مؤلف - به رغم اظهار علاقه و احترام بسیار خویش به حجت الاسلام در باب آن زعیم هوشمند و دوراندیش صادر کرده و نوشته اند: «او در مبارزات خود فاقد هرگونه تاکتیک و استراتژی بوده و به گونه روز مره و دیمی حرکت می کرده است!» (ص ۱۷۴) نمونه و نتیجه همین امر است.

در این زمینه، نمونه وار برخی از اظهارات تاریخی مؤلف را محک می زنیم:

۱ - خلط اسامی افراد با یکدیگر، از اشتباهاتی است که مؤلف محترم کراراً دچار آن شده اند. فی المثل در ص ۹۵، به عنوان یکی از عناصر شاخص در «جریان فکری و سیاسی استبداد طلب» نام «سپهداررشتی» به میان آمده که ظاهراً با «سپهدار تنکابنی» خلط شده است. (در فهرست اعلام پایان

کتاب نیز عنوان سپهدار رشتی اشتباهاً به سپهدار تنکابنی محمد ولی خان ارجاع داده شده است.) سپهدار اعظم رشتی (فتح الله خان) چنانکه نوشته اند در صدر مشروطه از مشروطه خواهان بود. در کودتای باغشاه از سوی شاه قاجار دستگیر و تبعید شد و در مشروطه دوم بارها به وزارت رسید و آخرین و مهمترین سمت وی نیز نخست وزیر «کابینه محلل» بود که عملاً راه را بر «کودتای سیاه» سید ضیاء - رضاخان گشود. (تاریخ رجال ایران، مهدی بامداد، ج ۳، ص ۵۳). اما سپهدار (و بعدها) سپهسالار تنکابنی (محمد ولی خان) یکسره داستانی جدا دارد و در صدر مشروطه از ارکان جناح استبداد بود و جمعی از علمای

صرفنظر از اشتباهی که در ضبط نام کوچک مرحوم بروجردی (سیدحسین) رخ داده، باید گفت در کتاب *تنبیه الأئمه* اثر مشهور مرحوم نائینی با مقدمه و پا صفحه و توضیحات مرحوم طالقانی، ص ۱۰۴) از میرزای شیرازی با عنوان «مرحوم حضرت آیه الله العظمی سیدنا الاستاد العلامة آقای میرزای شیرازی قدس سره» یاد شده است. نیز این بنده در مروری که چند سال پیش بر دوره مجله «بررسیهای تاریخی» (منتشره در زمان رژیم سابق) داشت به کلیشه سندی برخورد که مشروطه چنان در صدر مشروطه منتشر کرده بودند و بر پیشانی آن، از مرحوم آیه الله میرزا حسین تهرانی (اعلم و اسن مراجع حامی مشروطه در نجف) تعبیر به «آیه الله العظمی» شده بود.

۴- در ص ۱۵۵ تحت عنوان «اجراء قوانین و حدود شرعی» آورده اند: «در تاریخ معاصر به غیر از حجة الاسلام سید محمد باقر شفتی و آقا نجفی اصفهانی، حجة الاسلام ملا قربانعلی در زنجان، سید علی اکبر فال اسیری و سید عبدالحسین لاری در شیراز و منطقه فارس، از فقهای بنام و مراجع تقلید معروف کسی را سراغ نداریم که چنان بسط یدی داشته و حدود شرعی را همچون یک حاکم بلا منازع بتواند اجرا کند ...»

فقهای مبسوط الید در عصر قاجار، منحصر به رجال یاد شده نیستند و در این زمینه می توان به شخصیت های بزرگ دیگری نیز اشاره کرد. همچون میرزا مهدی قاضی، نیای بزرگ شهید قاضی طباطبائی و علامه طباطبائی (که حکم شرعی، حلال مشکلات عباس میرزا و دیگر ارکان مکتب سیاسی تبریز در عصر فتحعلیشاه بود)، حاج ملا علی کنی (که ناصرالدینشاه کاملاً از وی حساب می برد و ستیز قاطعش با قرارداد امتیازات رویتز، عزل صدراعظم و توقف قرارداد را در پی داشت)، حاج میرزا جواد آقا مجتهد تبریزی (که به تصریح کسروی: «در فزونی پیروان و چیرگی به مردم، در میان همکاران خود کمتر مانند داشته، سخنش در همه جای گذشته و دولت پاسش می داشته و مردم جانفشانیها در راهش می نموده اند.»)، مرحوم خماسی رشتی و ... نقاط ضعف کلی و اساسی کتاب «خط سوم» را- که لزوماً نقد برخی از ایرادات جزئی و مورد را نیز در برداشت- دیدیم. سخن را با تذکر پاره ای دیگر از این گونه ایرادات ادامه می دهیم.

* اشتباهات موضعی و موقعی

۱- عنوان کتاب، چنانکه می دانیم «خط سوم در انقلاب مشروطیت ایران» است. عنوان مزبور- به لحاظ حکم ضمنی ای

مبارز و وقت حتی تا نزدیکهای مرز تکفیر وی نیز پیش رفتند. تفاوت میان این دو تن، تفاوت گیلان و مازنداران است! در ص ۹۷ نام حاج ملا محمد خماسی (مجتهد متفقد خطه گیلان) با حاج امام جمعه خوئی (وکیل صنف علمای آذربایجان در مجلس شورای صدر مشروطه) خلط گشته و از مرحوم خماسی با عنوان «حاج امام جمعه خماسی» یاد شده است.

در ص ۲۲۲ «میرزای قمی (میرزا ابوالقاسم گیلانی)» را جزء شاگردان شیخ انصاری شمرده اند. در حالی که میرزای قمی، از مراجع مشهور شیعه در عصر فتحعلیشاه بوده و زماناً یک دو نسل بر شیخ تقدم دارد. (میرزای قمی در سال ۱۲۳۱ ق در گذشته و شیخ انصاری در این زمان در عنفوان جوانی بوده است.)

صاحب معارف الرجال (ج ۲، ص ۴۰۳) در ذکر نام بعضی از شاگردان شیخ، اسم «میرزا ابوالقاسم گیلانی» را برده و آقای شکوری در نقل مطلب، از پیش خود آن را به «میرزای قمی (میرزا ابوالقاسم گیلانی)» تغییر داده اند. (درست است که میرزای قمی، اصلاً گیلانی و نام کوچک وی نیز ابوالقاسم است، اما او کجا و شاگردی شیخ انصاری کجا؟)

۲- در ص ۱۰۴، مرحوم آیت الله سید عبدالحسین لاری را «از رجال همفکر و همخط آخوند ملا قربانعلی» شمرده اند. باید توجه داشت که مرحوم لاری در کشاکش مشروطه، سلیقه و موضع سیاسی ای جدا از امثال شیخ شهید و حجت الاسلام زنجان داشت و در برخی از مکتوبات خویش، حتی از تعریض شدید نسبت به مخالفین مشروطه باز نایستاده است. مرحوم لاری با آخوند خراسانی روابطی بسیار صمیمانه داشت و قاعدتاً بایستی وی را از حیث نحوه برخورد با مشروطه، در کنار مرجع مشروط خواه نجف نهاد. (بنگرید به: ولایت فقیه زیربنای فکری مشروطه مشروعه، سید محمد تقی آیت اللهی، صص ۷۰، ۵۲ و ۸-۱۳۷).

سخن مؤلف، با آنچه خود در پایان ص ۱۰۴ از قول مهدی ملکزاده آورده مغایر است. ملکزاده می نویسد: «در فارس هم از اتباع سید عبدالحسین لاری که از طرفداران سرسخت مشروطیت بودند خرابکاریهایی می کردند که به زودی جلوگیری شد».

۳- در ص ۲۴ نوشته اند: «کلمه عظمی نیز ظاهراً از زمان مرحوم آیه الله سید محمد حسین بروجردی به آخر لقب آیه الله اضافه شد و قبل از آن تاریخ در منابع مکتوب ما به چنین لقبی برنخورده ایم».

که در خویش دارد. خالی از مناقشه نیست. زیرا مقصود مؤلف محترم از خطوط سه گانه در انقلاب مشروطیت، سه جریان «طرفداری از استبداد»، «هوداری از مشروطه» و بالاخره «مشروعه خواهی» است (صص ۷-۸)؛ در حالی که می دانیم «انقلاب مشروطیت» اساساً فلسفه و جهتی جز نفی رژیم خود کامگی نداشت و حیات خویش را در مرگ استبداد می جست و با این حساب، جریان استبداد خواهی هیچگونه جایی در چارچوب یا بستر انقلاب مشروطه نمی توانست داشته باشد. آیا مؤلف می پذیرد که کسی در تبیین تاریخ قیام اسلامی اخیر کشورمان بر ضد نظام سلطنتی، خط طرفداری از رژیم شاهنشاهی را خط اول یا دوم در انقلاب اسلامی بخواند؟!

در این زمینه، تذکر این نکته نیز شاید رهگشا باشد که عنوان «خط سوم» در دوران انقلاب اسلامی، نخستین بار از سوی کسانی مطرح شد که خویشتر را انقلابی اصیل و راستین شمرده و می خواستند در کشاکش میان دو جناح انقلابی رویاروی وقت (جناح بنی صدر و حزب جمهوری) به زعم خویش آب تازه ای بیاورند. مقصود آن است که در این تقسیم بندی نیز هر سه خط به نحوی انقلابی تلقی می شدند و وجه فارق آنها از یکدیگر، نه ضدیت و عدم ضدیت با انقلاب، بلکه تلقی خاص هر گروه از اصول و اهداف انقلاب اسلامی بود.

با توجه به آنچه گفتیم، عنوان کتاب بهتر بود چیزی در حدود «خط سوم در کشاکش مشروطه و استبداد» یا «خط سوم در عصر انقلاب مشروطیت ایران» باشد.

۲- در صفحات ۷-۸ کتاب، تحت عنوان «سخنی درباره منابع و موضوع این کتاب» می خوانیم:

کتاب حاضر را ... می توان «از جمله کتابهای تاریخ مشروطه به شمار آورد که گوشه های بسیار ناشناخته و تاریکی از این انقلاب پیچیده را به بررسی نشسته و در نهایت نیز نظریه تازه ای را در باب انقلاب مشروطیت ایران ارائه داده است. آن نظریه جدید این است که مورخان مشروطه تاکنون، آگاهانه یا از روی غفلت و ناآگاهی، جریانهای فکری و سیاسی دوران مشروطیت را به دو دسته به نامهای «مشروطه خواهان» و «مستبدین» تقسیم نموده و بر این پایه کتابهای خود را نوشته اند. در نتیجه گزینش این مبنای نادرست، در کتابهای آنان هرکس موافق مشروطه نبود «مستبد» خوانده و از طرفداران رژیم استبدادی محمدعلی شاه قاجار به شمار آورده شده است. در حالی که واقعیت

تاریخ غیر از این است. به دلیل اینکه ما در مطالعه تاریخ آن دوره به چهره های نامداری بر می خوریم که مخالف مشروطه و استبداد، هر دو، بوده و از ایدئولوژی و یا خط فکری سومی به نام «حکومت اسلامی» و یا «مشروعه» تبلیغ و ترویج می کرده اند ...

تقسیم بندی کهنه جریانهای فکری و سیاسی عصر مشروطه به دو دسته مستبد و مشروطه خواه و اطلاق عنوان مستبد بر تمامی مخالفان مشروطه (از هر عقیده و مرام) توسط برخی تاریخنگاران، مغلطه و اتهام ناروایی است که آقای شکوری به درستی از همان آغاز کتاب به جنگ آن رفته اند. اما باید توجه داشت که رد این مغلطه و اتهام، هرگز «نظریه ای تازه» در تحلیل تاریخ مشروطه نیست و بایستی فضل تقدّم کسانی چون آقای شمس الدین تندرکیا در کتاب شاهین، نهیب انقلاب ادبی (تهران، ۱۳۳۴ ش) و دکتر محمد اسماعیل رضوانی در مجله راهنمای کتاب (سال ۱۲، ش ۵ و ۶، مرداد- شهریور ۱۳۴۸ شمسی، صص ۳-۲۳۲) و جلال آل احمد در «غرب زدگی» (چاپ دوم، با تجدید نظر، ص ۷۸) را که سالها پیش از انقلاب به نحوی اتهام مزبور را رد کرده اند، از نظر دور نداشت؛ چنانکه بعد از انقلاب نیز تعداد کتب و مقالاتی که نویسندگان آن کوشیده اند ضمن رد این مغلطه، تاریخ مشروطه را بر مبنای صداقت و واقع بینی بازنویسی و تحلیل کنند، کم نیست. (بنگرید به آثار نویسندگانی چون آقایان مصطفی بروجردی، محمد ترکمان، جواد بهمنی و مهدی انصاری، محمد رجبی، رسول جعفریان و ...). دست کم، در خصوص حجت الاسلام زنجانی، مرحوم محمد رضا روحانی، از نقطه نظر رد این مغلطه، بر مؤلف محترم فضل تقدّم دارند.

۳- در ص ۱۲ می خوانیم: «آخوند قریبعلی ... دوره حکومت چهارتن از سلاطین معروف قاجار یعنی محمدشاه، ناصرالدین شاه، مظفرالدین شاه و محمدعلی شاه را درک نموده و در اوایل به سلطنت رسیدن احمد شاه قاجار ... از دنیا رفته است».

پیشتر دیدیم که مؤلف در موارد مختلف، سن حجت الاسلام را «نود و چند ساله»، «حدود ۹۴ سال» و «قریب یکصدسال» شمرده و مرگ وی را نیز در سال ۱۳۲۸ ق دانسته اند. با این حساب، تولد حجت الاسلام در حدود ۱۲۳۴ ق رخ داده است.

با توجه به نکته فوق، و نیز ملاحظه این امر که مرگ فتحعلیشاه در سال ۱۲۵۰ ق روی داده، باید گفت که

آقای شکوری با سخنان فوق، ناخواسته درگیری بنیادین حجت الاسلام و آن جماعت را تا حد یک نزاع لفظی پایین آورده و بر تضاد عمیق و ریشه داری که میان فرهنگ اسلام و غرب و پیروان این دو وجود دارد سرپوش نهاده اند.

«انتظامات» و «قانونی» که ریشه در «فرهنگ جدید» غربی و مسلکهای مادی مغرب زمین داشت، چیزی نبود که امثال حجت الاسلام تحت هیچ عنوان و عبارت و لفظی با آن کنار آیند و به تفاهم برسند. درست است که «میان قوانین صحیح و اسلامیت تضادی نیست»، ولی باید دید از نظر روشنفکرانی که با حجت الاسلام درگیر بودند، مصداق خارجی این «قوانین صحیح» چه بوده است؟ حدود و احکام اسلامی در عرصه های مختلف اجتماع و اقتصاد و سیاست یا یافته ها و یافته های اندیشمندان سکولاریست غربی؟! دستیابی به پاسخ دقیق این سؤال، در گرو بررسی ریشه و روند جریان قانون خواهی عصر قاجار و مطالعه در آراء و اعمال پیشستانان و پرچمداران اصلی آن جریان (میرزا ملکم خان نویسنده روزنامه قانون و ...) است.

براستی اگر نزاع فیما بین، ناشی از عدم آشنایی حجت الاسلام با زبان روز بود، در باب نزاع مشروطه چنان با شیخ شهید نوری چه باید گفت که در مکتوبات ایام تحصن خویش در حرم حضرت عبدالعظیم (ع) دیگران را «شیر فهم» می کرد و هیچ سرمگویی را ناگفته نمی گذاشت و حتی از سر ضرورت، سخن را به توضیح ماهیت و مقاصد ضد اسلامی نحله های نوظهور «سوسیالیسم» و «آنارشسیسم» و «ناتورالیسم» می گشایند.

۶- در ص ۱۶۳ می نویسند: سعدالسلطنه «در اواخر پادشاهی محمد علی شاه و اوایل مشروطه و تأسیس مجلس شورای ملی، حاکم زنجان بود و در اثر قیام و هجوم همگانی مردم زنجان ... جراحات کاری چندی از دست مردم خورده و از شهر بیرون رانده شد».

تعبیر «در اواخر پادشاهی محمد علی شاه» در عبارت فوق درست نیست و با توجه به مقارنت اوایل مشروطه و نیز آغاز حکومت سعدالسلطنه در زنجان با اواخر پادشاهی مظفرالدین شاه، باید نوشت: «در اواخر پادشاهی مظفرالدین شاه و اوایل سلطنت محمد علی شاه ...»

۷- در ص ۲۵۳ مرحوم آیت الله سید محمود حسینی امام جمعه زنجان را از شاگردان آیت الله آقا میرزا مهدی اصفهانی شمرده اند، این مطلب اشتباه بوده و همچنانکه خود مؤلف در صفحه بعد، از قول نویسنده گنجینه دانشمندان نقل کرده اند،

حجت الاسلام دوره حکومت فتحعلیشاه را نیز درک کرده و حتی در زمان مرگ او، حدود ۱۶ سال داشته است. حتی اگر حجت الاسلام (طبق نوشته الکلام یجر الکلام) در حدود سال ۱۲۴۶ ق نیز به دنیا آمده باشد، باز باید گفت دوران فتحعلیشاه را درک کرده است.

۴- در ص ۴۰، اسم پدر حجت الاسلام را به تبعیت از کسانی چون مهدی بامداد و محمد رضا روحانی «عسکر علی» دانسته و ضبط «علی عسکر» را اشتباه خوانده اند. نظریه فوق صحیح نبوده و نام پدر حجت الاسلام قطعاً همان «علی عسکر» است. زیرا گذشته از گواهی مطلعانی چون صاحب الکلام یجر الکلام والفهرست لمشاهیر علماء زنجان، در رساله توضیح المسائلی نیز که از مرحوم حجت الاسلام زنجان مربوط به سال ۱۳۱۴ ق در دست است و صحت مضامین آن رساله را آن مرحوم به خط خویش امضا کرده اند، ایشان خود را قربانعلی بن علی عسکر نامیده است. (کلیشه صفحات این رساله در جلد اول کتاب حقیر در باب حجت الاسلام آمده است.) سخن بامداد که مرحوم روحانی نیز ظاهراً از ایشان پیروی کرده، در مقابل آنچه گفتیم، فاقد اعتبار لازم است.

۵- در صفحات ۴-۵۳، یکی از «دافعه های شخصیت» حجت الاسلام را «عدم آشنائی او به فرهنگ جدید و زبان روز» شمرده و مدعی شدند که این امر از عللی بود که باعث شده بود تا حجت الاسلام:

مطالب خود را به زبانی بیان کند که برای نسل اصلاح طلب آن عصر چندان مفهوم نباشد ... مثلاً او از «رژیم اسلامیت» سخن می گفت و روشنفکران از «انتظامات» و «قانون»، البته میان قوانین صحیح و اسلامیت تضادی نیست، لکن این یک مفهوم با دو اصطلاح جداگانه بیان می شد که در ظاهر نمی توانستند به تفاهم برسند، مشکل اصلی همان عدم تفهیم و تفاهم بود، وگرنه حجة الاسلام فردی ضد تحجر و موافق با علم و صنعت بوده است ...

از نظر ما اظهارات فوق، قابل تأمل است. زیرا روشنفکران آن روزگار، نوعاً دل در هوای «فرهنگ جدید»ی داشتند که از غرب آمده بود و متقابلاً پیر پخته و مجرب چون حجت الاسلام نیز با شامه تیز الهی خویش، دست کم به اجمال، باطن و مال آن فرهنگ وارداتی را خوانده بود. (دلیل بارز این امر، پیش بینیهای عجیب و درست او از آینده حوادث مشروطیت در ایران- نظیر کشف حجاب و ... است)؛ ولی

مرحوم آقا میرزا مهدی اصفهانی، همدرس مرحوم امام جمعه زنجانی در بحث آیت الله نائینی بوده است (نه یکی از اساتید وی)

۸- در ص ۴۵۷، ذیل کلیشه تلگراف آخوند خراسانی به سران دولت مشروطه در باب حجت الاسلام نوشته اند که متن تلگراف «به خط مرحوم میرزا محمد حسین نائینی» است. این مطلب در ص ۱۸۴ و ۱۸۹ نیز تکرار شده است؛ لکن با تطبیق خط نویسنده متن تلگراف با خطوطی که از مرحوم نائینی در دست است (ر. ک به: پایان کتاب تدوین الاقاول نوشته منوچهر صدوقی سها و نیز ابتدای جلد اول المکاسب والبیع نوشته مرحوم حاج شیخ محمد تقی آملی) به نظر می رسد که نویسنده متن، احتمالاً کس دیگری غیر از مرحوم نائینی باشد.

نقاط تأمل در کتاب منحصر به نکات یاد شده نیست و فی المثل اظهارات مؤلف در بخش مربوط به عزیمت حجت الاسلام از زنجان به کرسف، جای بحث و مناقشه بسیار دارد.

* پایان سخن

آنچه گفتیم هرگز به معنی نادیده گرفتن رنج گران مؤلف و چشمپوشی از مزایای کتاب ایشان نیست. خاصه همت وی در انتخاب موضوعی تازه و مورد نیاز.

کسانی که با غربت زجال بزرگ دینی در عصر ما آشنا بوده و از حجم وسیع حملات رنگارنگی که از جمله در قالب به اصطلاح «نگارش و تحلیل تاریخ» به آنان صورت می گیرد آگاهند، قدر این گونه آثار را «هر چند که خالی از برخی نقاط ضعف کلی و جزئی نباشند» نیک می دانند و ما توفیق بیشتر مؤلف را در عرضه تحقیقاتی پخته تر و بی نقص تر از خداوند جان و خرد خواستاریم.*

پاورقیها:

- ۱) فصول خسته در تاریخ خسته، حاجی وزیر زنجانی، نسخه خطی.
- ۲) کار جلد نخست، به توفیق الهی رو به اتمام بوده و در آستانه حروفچینی و چاپ قرار دارد.
- ۳) نوشته مرحوم امین در هیان الشیعه درباره آخوند ملاقربانعلی، دقیقاً گزیده و خلاصه نوشته مرحوم شیخ الاسلام است.
- ۴) مؤلف خود به ارزش این دو منبع اطلاعاتی واقف بوده است. در باب مرحوم آیت الله حاج سید احمد شبیری زنجانی می نویسد: «اطلاعات فراوانی درباره زندگی و شخصیت آن مرحوم داشته است» (صص ۹-۱۳۸) و در باب بیت امام جمعه نیز تصریح دارد: «مرحوم

سید محمود امام جمعه و خانواده اش بسیار مورد محبت حجت الاسلام بوده اند». (ص ۲۵۶ و نیز بنگرید به ص ۳۸۴).

۵) مقصود عبارت «سلمکم الله...» و نیز «فاعلموا ان ما ذکرتم من...» است.

۶) فی المثل می نویسد: «جلال الدوله هم پس از اندک مدتی از زنجان رفت و به جای او سعد السلطنه به حکومت زنجان بر قرار گردید. هنوز چند روزی از ورود او نگذشته بود که بین نوکرهای او و آخوند ملاقربانعلی... در بازار نزاعی تولید شد و آخوند دستور داد که حکومت را از شهر بیرون کنند، مریدان او با جمعی از اشرار به دارالحکومه ریختند و در و پنجره ها را شکستند و حاکم را هم به قدری زدند که بدنش مجروح و سرش شکافته شد».

در حالی که اولاً پس از رفتن جلال الدوله، حکومت زنجان چندی در اختیار نیرالممالک قرار گرفت و سپس نوبت به سعد السلطنه رسید. ثانیاً بلوایی که علیه سعد السلطنه رخ داده و به جرح و اخراج وی از زنجان انجامید، نه «چند روز پس از ورود او» به حکومت زنجان بلکه حدود یک سال و نیم بعد از شروع حکومت وی صورت گرفت. (آغاز حکومت سعد السلطنه محرم ۱۳۲۴ ق و بلوای مزبور نیز در حدود اواسط سال بعد بود.)

۷) گفتنی است که یازده سال پس از انتشار خاطرات مترجم همایون در مجله خواندنیها، مقاله ای تحت عنوان «گوشه ای از تاریخ فرهنگ جدید ما- اولین دبستان در شهر زنجان کی و چگونه تأسیس شد» به قلم اقبال یغمایی درج گردید که پس از ذکر مقدمه ای، به اصطلاح به نقل همان خاطرات از زبان مترجم همایون پرداخته است. منتها با حذف بخش عمده اعترافات مختصر و مفید مترجم (در مقاله خواندنیها) به مراتب زهد و تقوا و علمیت حجت الاسلام! و نیز افزودن داستاتی پر آب و تاب مبنی بر درگیری حجت الاسلام با وزیر همایون، آن هم با لحنی سخت مغرضانه نسبت به حجت الاسلام و جاتبداری از وزیر همایون که بر اساس آن، فقیه مطاع و متبع شهر، حامی دزدان بند گسیخته قلمداد شده و وزیر همایون «مردی فهمیده و دانش دوست و نسبت به زورگویان پرخاشگر»! وی ماجرای (افسانه نمای) فتوای حجت الاسلام در باب گرامافون، و درگیری ایشان با مراجع وقت نجف را تا آنجا بالا برده و شور کرده که از قول مترجم همایون نوشته است زمانی که صورت فتوای مراجع نجف را نزد حجت الاسلام بردند آن را پاره کرده و گفت «اینها بچه اند و نمی فهمند»! (مجله یغما، سال بیستم، ش ۷-۸، آبان و آذر ۱۳۴۶ شمسی.)

براستی آیا می توان بنای تاریخ صحیح را بر پایه این گونه سخنان و سخنوران بالا برد؟!!

ضمناً یادآوری می شود روایت کوتاهی که آقای شکوری، پیش از نقل خاطرات مترجم همایون، به نقل از نوشته مرحوم محمدرضا روحانی آورده اند و تفاوتهایی با اظهارات مترجم همایون در باب فتوای حجت الاسلام درباره گرامافون دارد، تقریباً هیچیک از محظورات و نقاط تأمل اظهارات مترجم را ندارد و با توجه به وثاقت مرحوم روحانی تا حدودی می توان آن را پذیرفت.